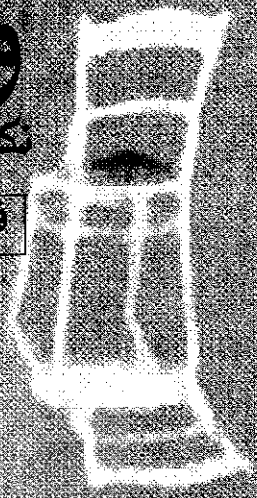


# اعلام مسیقت

## واقعۀ ایپی کلاسیک

نگاهی به روایت‌های داستانی، نوشته‌های روز و هفته کجوری

فرحناز شیخ‌زاد



### قصه داستان

سیری دلشوار سویی فرگیر امتحانات  
دانشگاهی و از سوی دیگر گرفتار پدر  
خاتیار و ششپایی است میدری که در  
عینۀ جنگ با داین بلستک خود باعث  
بجات دختر بیخای کرد و آسیمانی  
شمن خود می‌شود. پاری که هوچی  
شونده و هر لحظه امکان دارد از بندت  
درده به خیره‌من غنسه وارد کند  
بیطری که قیمت سفر می‌کند و بر  
آشیر تضادف به گنای و دل‌قلب او  
سنگال می‌ماند و بیوند می‌خورد  
به دختری که همکلاسی بیسر  
بانشوار است. دختری که  
در انتظار قیمت بیسر است و  
سیر دلستنه او می‌شود.  
در این میان دختر کوچک  
زخمیده تا از دست داین  
بیر لال می‌شود و پسر  
که از سوی در فکر حل  
مشکل خواهرش می‌شاز  
است. با اصرار گلناز  
(همکلاسی اش) و  
دختری کینه قلب به  
او بیوند خورده  
بیرای آسیمانی او

بلک فرانسوی نوشته‌های روز و هفته کجوری  
کتابی است که سیر فرهنگ گستر در سال ۱۳۸۲  
به بازار عرضه کرده است. اثر، شش‌جلد او داستان  
بلند است. داستانهای رئال که روایتی خاطر و گفته  
دارند و جزه داستان به خاطر و محسوس می‌شوند.  
داستانهایی که به مسائل اجتماعی و آیدئولوژیکی که  
برخاسته از نگاه نویسنده به مسائل و روابط اجتماعی  
است. می‌پردازد. نگارنده در این دستور سعی بر آن  
دارد تا به بررسی داستان اول (بانا لار داون) بپردازد.  
بر این داستان با آسانی که مصور داستان را بر کرد  
روبه رو هستیم. اثر به شیوه داستانهای کلاسیک آغاز  
می‌شود. در دستور اول با مضمون غمگین که در رابطه با  
خانوار و مشکلات زندگی انسان و خانواده‌شان است.  
آسانی شروع داستان با به هم خوردگی وضعیت اولیه آغاز  
می‌شود.

«میولاسی جلو در خانه ایستاد با آبا بای خوبی  
می‌آورد بیرون»  
از دیدگاه مساحتار گرای «یوان» همیشه یک تعامل اولیه  
موجود است که تا به هم خوردگی آن داستان شروع می‌شود.  
سینس یک سیری خوانند و رخدادها میان می‌شود و بعد به  
تعادل ثانویه می‌رسیم. نیز، در خنده‌هایی مانند بزرگ بیوند  
قلب او به گلناز و لال شدن میزان مواجه هستیم سینس به تعامل  
ثانویه که همان پایان خوش داستان و باز شدن گره‌های کور است  
ریشه رو می‌شویم.

۱۰۷



خانواده

پسر، گلناز را  
به خانه می‌برد. بعد  
از چند دیدار، روزی که گلناز  
دیر می‌آید. صدای مهناز است که اعلام  
می‌کند او آمده. اینجاست که گره کور دوم نیز باز  
می‌شود و همه چیز به خیر و خوشی (شاید با ازدواج  
پسر و گلناز) ختم به خیر می‌شود.

چنین

اشکالاتی در متن

را به وجود آورد. به اعتقاد  
نگارنده، بهتر آن است که نویسنده زن تنها  
از دیدگاه سوم شخص حالات و درونیات یک مرد را  
بازگو کند. چرا که حالات و روحيات مردان با زنان  
بسیار متفاوت است و تنها یک مرد می‌تواند حس  
واقعی یک مرد را بازگو کند.

داستان با زاویه دید من راوی آغاز می‌شود. ولی  
در صفحات بعدی شاهد دانای کلی هستیم که به  
قطعیت، حالات دیگران را شرح می‌دهد و از ذهنیت  
آنها سخن می‌گوید.

«مرد به صف زنانه نگاه می‌کند، می‌داند آنها زود  
دلشان می‌سوزد.» (ص ۱۵)

«مرد چاقی به هواخواهی جوان داروفروش جلو  
می‌آید.» (ص ۱۶)

«از مدرسه که می‌آید، آن قدر سرش را به کار خانه  
گرم می‌کند تا یادش برود.» (ص ۲۵)

«دخترهای کلاس ایستاده‌اند و جواب سؤالها را  
مرور می‌کنند و برای سؤالهایی که جواب نداده‌اند، آه  
می‌کشند و می‌زنند تو صورتشان.» (ص ۳۹)

اگر نویسنده فقط جلو این جملات، کلمه‌هایی مانند  
انگار، گویی، مثل اینکه و شاید به کار می‌برد، تنها  
برداشت من راوی را نسبت به دیدن حالات دیگران  
بیان می‌کرد. نه آنکه دست به تحلیل و تجزیه افکار  
دیگران بزند. راوی از کجا می‌داند چرا مادر سرش را  
گرم می‌کند و یا چرا دختران آه می‌کشند! مگر آنکه  
حدس بزند.

## زاویه دید و لحن

داستان با زاویه دید من راوی از زبان یک پسر جوان  
بازگو می‌شود. مردی که نه تنها گفتار مردانه ندارد.  
بلکه اعمال و کنشهایش نیز با یک حس عاطفی و  
زنانگی همراه است.

«دلیم برای یک مسافرت بی‌هراس از ناله‌ها و دردهای  
بابا لک زده است.» (ص ۲۰)

«بوی تن بابا را توی هوای بخار گرفته حمام  
می‌بلعم.» (ص ۲۱)

«کاش می‌شد همه حجم مغزم را بیرون می‌آوردم.»  
(ص ۳۵)

گفتارهایی که بوی زنانگی می‌دهد نه مردانه، و  
حالتی شاعرانه و رمانتیک دارد.

«آخ دل بابا، دل بزرگ بابا. کمی می‌خواهد غصه‌های  
بابا را در دلش بگیرد.» (ص ۴۳)

و یا اعمالی از این نوع:

«سر به زانوی مادر می‌گذارم. مامان انگشتهایش را  
فرو می‌برد تو موهایم.» (ص ۳۷)

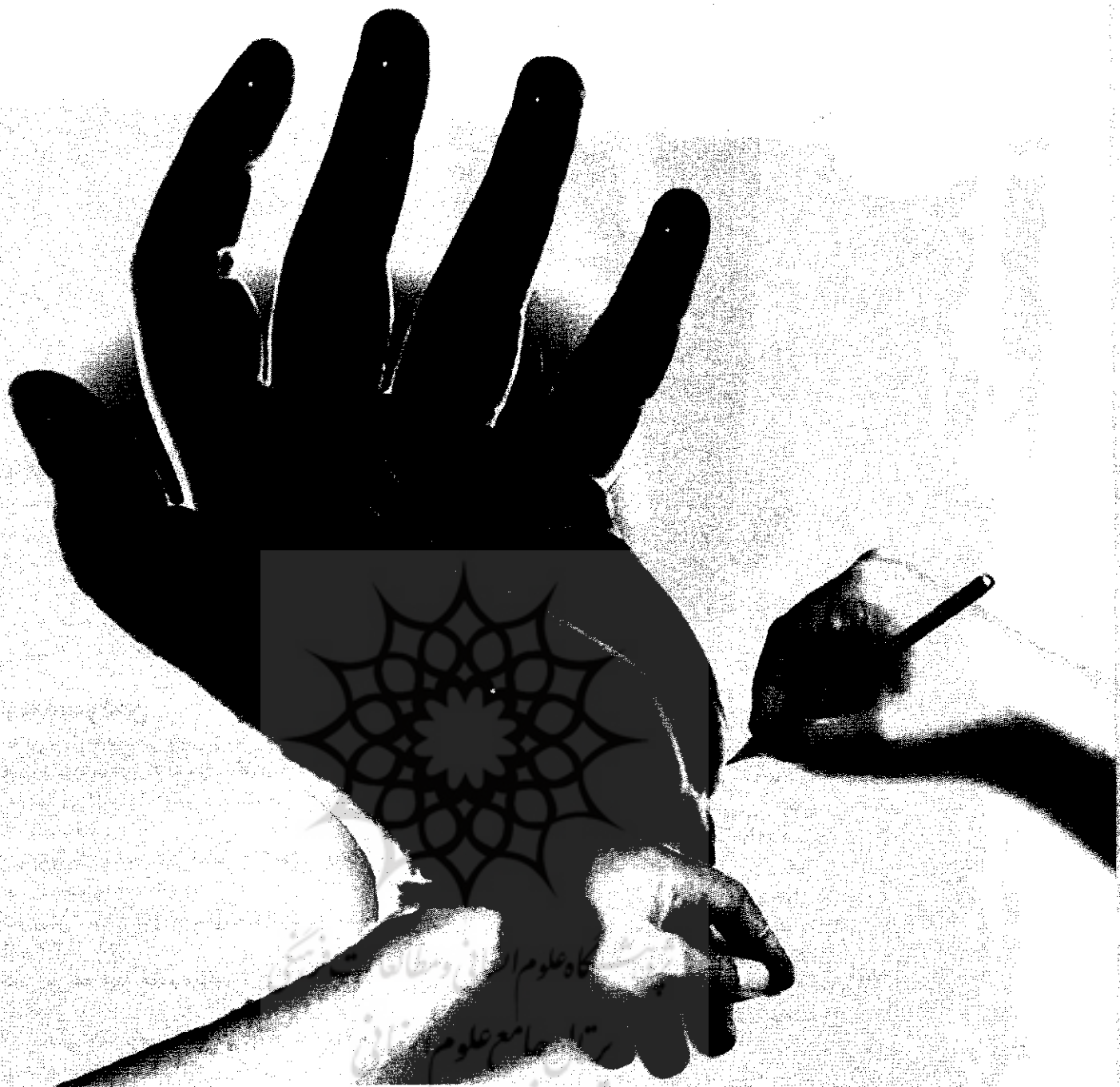
که این سؤال را بر می‌انگیزاند، یک پسر دانشجو  
آیا به این راحتی گریه می‌کند؟ آیا این کنش مردانه  
است؟

و یا این صحنه:

«سر بر شانه‌ی راننده می‌گذارم و همه خستگی‌ام را  
فرو می‌نشانم و برایش دردل می‌کنم.» (ص ۳۱)

آیا باورپذیر است؟ کنش مرد مسافرش یا کنش  
پسر؟

وجود نویسنده زن و دیدگاه من راوی مرد، شاید



است. اعمال و کنشهای پدر، صحتهای او از جنگ باعث شده شخصیت پدر بسیار ملموس و عینی و باورپذیر شود. او فضای جنگ را بسیار ساده و عینی بازگو می کند و صحنه های ماندگار در دل داستان ایجاد می نماید. حالات پدر، ضربه هایی که به خود می زند، گفتگوهایش همه کارآمد است.

«کی سرت را این جوری بریده عباس؟ کدوم بی شرفی بگو تا برم سرش رو ببرم.» (ص ۲۰)

«سرشان را بریده اند، با سر قوطی می بینی، کامل هم نبریده اند، تا جان بکنند تا قطره قطره...» (ص ۲۱)

«می بینید بچه را به دیوار میخکوب کرده اند، کثافت ها. آخر این طفل معصوم...» (ص ۲۲)

### شخصیت پردازی

داستان با شخصیت آقای افهام آغاز می شود. پسری دانشجو، خانواده دوست، با فرهنگ، مهربان، مردم دار، یک شخصیت کاملاً سفید سفید و قهرمان که اگر هم مرتکب خطایی می شود، عمداً نیست. قهرمان داستان، یک محور عشقی نیز دارد که سرانجام به خوشی پایان می یابد. آیا وقت آن نرسیده که شخصیت های داستانی را این گونه سفیدسفید نشان ندهیم و قهرمان پروری نکنیم؟ هرچه باشد او هم انسان است و احتمال خطا برای او نیز وجود دارد.

شخصیت پدر: شخصیتی که خوب پرداخت شده

## پیرنگ

به اعتقاد فورستر: «پیرنگ نقل حوادث است یا تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلولی».

پیرنگ عنصر اصلی در این متن را تشکیل می‌دهد. ما شاهد ماجراهای متعدد هستیم. ماجراهایی که گرچه متنوع است، ولی حول یک محور خاص (نشان دادن مشکلات زندگی جانبازان و رزمندگان و خانواده‌هایشان) می‌چرخد. مانند برخورد مردم، چه کودکان و چه دختران دانشجو نسبت به خانواده‌های جانبازان (ر.ک. به ص ۱۵) و یا درد جانبازان و مشکلات آنها برای به دست آوردن دارو. (ص ۱۶) گذشت و فداکاری جانبازان هنگام جنگ که باعث نجات دختر بیچه کرد می‌شود. (ص ۴۳)

وجود ماجراهای فراوان و ایجاد کنشهای زیاد و توصیفات نسبتاً کمتر باعث شده که متن، سهل شود. ماجراها همچنین باعث ایجاد تعلیق و کشش در خواننده در پیگیری متن و تند شدن ضرب آهنگ داستان شده است. و اینجاست که می‌توان گفت نسبت روایت بر توصیف، پیشی گرفته است.

اما این حوادث پی در پی از طریق علت و معلولی شکل نمی‌گیرد. بلکه این تصادف است که باعث می‌شود، زنجیره‌ها به یکدیگر متصل شوند.

آقای افهام تصادفاً با مادر بزرگ همکلاسی اش (گلناز) آشنا می‌شود. (ص ۱۶)

مرگ پدر برحسب تصادف مابین صورت می‌گیرد و پیوند قلب او به گلناز نیز تصادفاً انجام می‌شود. (ص ۴۷)

دیدار با دختر کرد که حالا پرستار پدر است، برحسب اتفاق و تصادف صورت می‌پذیرد. (ص ۴۲)

باز شدن زبان مهناز برحسب تصادف است. (ص ۴۹) گویی نویسنده در پس تمام حوادث وجود دارد تا این زنجیره‌ها را به یکدیگر متصل کند.

میلان کوندرا اعتقاد دارد «همه چیز بر اصل تصادف شکل می‌گیرد» این اعتقادی است که پست مدرن‌ها به کل هستی دارند. اینجاست که چند سؤال پیش می‌آید: در یک داستان کلاسیک و ایدئولوژیک ایجاد این همه تصادف نشانه چیست؟ سهل‌انگاری نویسنده؟ ساختارشکنی متن؟ اعتقاد به اصل تصادف؟

## بازگشت به گذشته (فلاش‌بک)

رجعت به گذشته از عناصر زیبایی‌شناسی در داستان محسوب می‌شود. نحوه پیشرفت روایت در این داستان بیشتر بر اساس بازگشت به گذشته است. همان‌طور که می‌دانیم، فلاش‌بک هنگامی انجام می‌شود که زمان، کند و کنشها کم شود و شخص به یک حالت ایستایی در فکر و عمل برسد و آن وقت به گذشته رجوع می‌کند. در حالی که آقای افهام در اوج درگیری بدنی یا فکری چه هنگام زد و خورد با دارو فروش ناصر خسروی و چه هنگام که پدر را به بیمارستان می‌برند به گذشته برمی‌گردد. (ر.ک. به صص ۱۷ و ۱۵)

تکنه قابل ذکر آنکه: برگشتها بدون پل تداعی صورت می‌گیرد. و البته در بعضی قسمتها، نویسنده از پل تداعی استفاده کرده، ولی در بعضی مواقع آن را به دست فراموشی سپرده است. برگشت به گذشته بدون پل تداعی این فکر را در ذهن به وجود می‌آورد که من راوی عاقل و دانشجو دچار پریشان حالی ذهنی‌ست. زیرا ما تنها در ارتباط با ذهن روان پریش بدون تداعی به گذشته ارجاع می‌کنیم. ای گاش نویسنده به پلهای تداعی اهمیت بیشتری می‌داد.

امیر نواکو معتقد است برای از بین بردن خلاها و فاصله‌های مکانی و زمانی باید از پلهای تداعی استفاده کرد تا این خلاها ایجاد نشود.

## نثر

همان‌طور که می‌دانیم بهتر است هم در متن و هم دیالوگها از نثر نوشتاری استفاده شود. ولی می‌توان در دیالوگ از لحن محاوره‌ای نیز سود جست. البته در صورتی که این کار، یکدست انجام گیرد. در نثر اثر، دیالوگها دوگانه‌اند. نثر محاوره‌ای و نثر نوشتاری در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

«کلاس رو می‌خوانند چه کار؟» (ص ۱۲)

«خوب می‌شود و می‌آید خونه سار باهات بازی می‌کند.» (ص ۱۴)

«استاد، سعید جای شمارو می‌گیرد.» (ص ۱۷)

به امید کارهای بعدی خمسه کجوری که پرسش را در ذهن خواننده ایجاد کند، نه آنکه نوشتار او، تنها اعلام واقعیتها باشد.